

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۳۰

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

۱۶۸۰ مبارز احتمالی به سرعت داخل شهر پخش شدن و شروع به شکار طعمه‌های خودشون کردن.

لو فنگ و یانگ وو کنار دیوار سوپرمارکت کوچکی باهم ایستادند. «برادر یانگ، قصد داری که شهر هیولا رو تنهایی به چالش بکشی؟» یانگ وو بامتانت سرش رو تکون داد: «احمق‌انست، امتحان رزمی این بار فقط یه امتحان نیست، مهم‌تر از همه جایی برای پرورش شجاعتته! وقتی که تنهایی وارد منطقه خطر میشی خطراتی که باهاشون روبرو می شی ده تا صد برابر خطرناک‌تر از اینجاست! اگه من حتی توی این شهر هم به کمکت نیاز داشته باشم بعداً چیکار باید بکنم؟»

لو فنگ سرش رو تکون داد: «درست میگی. پس برادر یانگ مراقب باش.»

«خوب دیوونه تو هم دیگه باید از فرصت استفاده کنی.» یانگ وو بهش یادآوری کرد: «این شهر کاملاً از ضعیف‌ترین هیولاهای سطح H پر شده. احتمالاً دیگه درآینده فرصتی برای تمرین با تیغ‌ها روی ضعیف‌ترین سطح هیولا نباشه.»

لو فنگ در حالی که سرش رو تکون میداد لبخند زد: «حواسم هست. این یه فرصت نادره که بتونیم مهارت هامون رو با تیغه تمرین کنیم.»

«خیلی خب، فردا صبح توی شهر میبینمت.» بعد از گفتن این، یانگ وو به دقت به هر چهار طرف نگاه کرد و سریع از اونجا رفت.

لو فنگ هم به سرعت به داخل منطقه‌ای که سایه اونجا رو پوشونده بود دوید.



با نزدیک شدن به شب، نورافکن‌های عظیمی مرزهای شهر رو روشن کردن. بیشتر شهر روشن شده بود اما درعین حال مکان‌های زیادی هم بودن که در تاریکی پنهان شده بودن.

«با توجه به چیزی که مبارزان بخش کوچک گفتن میشه هیولاهایی که در یک گروه هستن رو به سه دسته‌ی سربازان، فرماندهان و رهبران تقسیم کرد.» لو فنگ بی سر و صدا داخل کوچه‌ی ویرانه‌ای پر از سنگ و خاک ایستاده بود و سپر شش ضلعی رو با دست چپ و تیغ شب‌ش رو با دست راست نگه داشته بود.

« در یک گروه، هیولاهای در رده‌ی سرباز یا به عبارتی هیولاهای سطح H ، به اندازه‌ی یک جنگجوی مبتدی قدرتمندن.»

با وجود اینکه انواع مختلفی از هیولاها وجود دارن، اما عمدتاً سه نوع مختلف از شون داخل شهر پیدا میشه. «هیولاهایی با شکل و شمایی مانند گربه که ویژگی اصلی اونا سرعته 'گربه سایه'، کلاس قدرتمند و سنگین 'گرازهای خز آهنی' و در آخر هم 'ببر ماستیف' که از نظر قدرت و سرعت عملکرد خوبی دارن.»

لو فنگ منطقه رو اسکن کرد.

ناگهان یه سایه از سمت آپارتمان دو طبقه‌ی تخریب شده نزدیکش شد. لو فنگ با حواس پنجگانه عالیش دید که اون سایه در واقع یه موجود با خزهای مثل سوزن و حداقل قد ۱٫۵ متره که تو دهنش دوتا دندان بزرگ داره.

یک گراز معمولی که آدما برای غذا میخورن احتمالاً فقط ۶۰-۷۰ سانتی متر قد داره. به عبارت دیگه این هیولا حداقل دو برابر یه خوک معمولیه!

«گراز خز آهنی؟ پس تو اولین شکار من میشی.» نگاه لو فنگ روی گراز خز آهنی بود که از کوچه بیرون اومد و درست داخل میدون دید گراز خز آهنی قرار گرفت.

[غرش...]

در حالی که به چشم گراز خز آهنی خیره شده بود، سپر و تیغ شبش و بالا آورد. هیولا صدای غرش عجیبی داد و یهو با شدت روی سطح بتنی قدم گذاشت و ابری از گرد و غبار ایجاد کرد. وقتی به سمت لو فنگ حمله ور شد جریانی از تعفن رو همراه با خودش آورد، جووری که انگار یه هامر^۱ سنگین به سمتش پرواز میکرد.

دو دندان تیز و بلندش مثل شمشیرهای هلالی شکل لو فنگ و نشانه گرفته بودن.

[هو!]

هامر، یه شرکت خودرو ساز آمریکاییه که تو زمینه ساخت خودروهای بیابانی فعالیت می‌کنه. البته ماشینای جنگی هم میسازن...^۱

درست زمانی که گراز حمله کرد لو فنگ به سرعت جاخالی داد و زد حمله زد، گراز حتی فرصت نداشت عکس العملی نشون بده و در نتیجه لو فنگ به راحتی سر اون موجود و زد.

[افتادن]

سرش بلافاصله از بدنش جدا شد و به سمت دیوار پرت شد. خون تازه از جایی که بریده شده بود بیرون می زد. جسد بعد از کمی جون دادن سرانجام مرد.

«هووو، هووو» لو فنگ دو بار نفس عمیق کشید. قلب لو فنگ پس از دیدن این صحنه کمی لرزید.

کشتن هیولاها...

کشتن یه هیولا برای اولین بار قطعاً میتونه همراه با یه شوک باشه.

«جای تعجب نیست وقتی عمو وو گفت بعضی از مبارزای احتمالی، بعد دیدن خون نمیتونن قدرت خودشونو نشون بدن.» لو فنگ در مورد اولین نبردش فکر کرد: «این ترند الان خیلی خوب جواب داد، با اینحال نیروی خیلی زیادی برای بریدن گردنش استفاده کردم... در هر حال یه مبارز احتمالی معمولاً هیچوقت نمی تونه سر یه گراز خز آهنی رو کامل قطع کنه.»

دفاع گراز خز آهنی قوی بود، اما فقط برای یه مبارز احتمالی معمولی.

قدرت کنونی لو فنگ با مبارزهای سطح متوسط برابری میکنه پس مبارزه با یه همچین هیولای ضعیفی کاملاً مثل قلدری کردن میمونه.

«بقیه مبارزا در بخش مینگ یو بهم گفتن تو نمی تونی موقع روبه رو شدن با هیولاها فقط از نیروی خالص استفاده کنی، باید بتونی نقطه ضعفشون رو بفهمی. وقتی سر گراز خز آهنی رو جدا کردم قلبم لرزید، نمیتونم بزارم همچین چیزی ادامه پیدا کنه. باید به این حس عادت کنم چون احتمالاً در آینده همیشه با هیولاها درحالی مبارزه میکنم که پای زندگیم وسطه و اگه از نظر ذهنی آماده نباشه ممکنه در تو یه لحظه زندگیم واز دست بدم.» لو فنگ فهمید که هرچقدر موقعیت وخیم تر باشه باید آرامش بیشتری هم داشته باشه وگرنه ممکنه اوضاع قاراشمیش بشه. با این حال روحیه لو فنگ خیلی خوب بود، چرا که مردم واکنش بیشتری نسبت به اولین شکارشون نشون میدن.

لو فنگ گوش سمت چپ گراز و برید و داخل کیفی که دستش بود گذاشت: «اینم از اولی، بریم سراغ بعدی!»

....

با گذشت هر ثانیه داخل شهر، نبرد بین انسان‌ها و هیولاهای در هر گوشه‌ای در جریان بود. حتی اگه از نظر قدرت هیولاهای سطح H به مبارزان احتمالی نزدیک باشن، انسانها یه مزیت دارن [هوش!] هیولاهای سطح H باهوش نیستن و فقط برخی از غرایز اساسی حیوانی رو دارن. حدود ساعت ۸ شب.

در یک آپارتمان شش طبقه، دو سایه به سرعت در حال نبرد با یکدیگر بودند.

[هیا!]

لو فنگ روی سکو زانو زده بود و اثری از خون روی تیغ شبی که در دستش داشت دیده میشد؛ سایه دیگر هم با بیچارگی کنار افتاده بود و اثری از خون پشت سرش بر جای گذاشته بود. شکار این دفعه یه گربه سایه بود که از بین بقیه هیولاهای این شهر سریع‌ترین بود. با وجود اینکه یه هیولای سطح H هستش اما سرعتش به ۴۰ متر بر ثانیه میرسه! لو فنگ بلند شد و به سمتش رفت.

خز گربه سایه روی زمین خاکستری بود و بدنش خیلیم بزرگ نبود. تقریباً حدود نیم متر طول شکمش بود. گربه سایه زخمی حیرت انگیز روی شکمش داشت. حتی اندام‌های داخلی هم با حمله لو فنگ پاره شده بودن.

«برای مبارزان احتمالی معمولی، این گربه یه تهدید واقعیه. با این حال، خیلی بد شد که با من روبروشد.» لو فنگ سر تکان داد و گوش چپ گربه سایه رو قطع کرد.

سرعت لو فنگ خیلی بیشتر از گربه سایه بود.

کارش نمیشد کرد، چونکه لو فنگ قبلاً به سطح یه مبارز متوسط رسیده بود و حتی در بین مبارزان سطح متوسط، لوفنگ جزو مبارزای قوی‌تر محسوب میشد.

«پنجمی»

لو فنگ غنایم جنگی رو با دقت کنار گذاشت و گفت: «اگه بتونین سه تا هیولا رو بکشین، معمولاً به احتمال صد درصد قبول میشین. من همین حالاشم پنج تا کشتم، پس مطمئناً قبول میشم خب حالا... به طور جدی تمرین چابکی و تیغم رو شروع میکنم.» اون قبلاً هیولاها رو برای امتیاز میکشت ولی الان دیگه امتیاز کافی داره.

«برای شروع مبارزه با این هیولاها از قدرت مشت ۱۰۰۰ کیلوگرم و سرعت ۳۰ متر بر ثانیه استفاده می کنم.»

لو فنگ عملاً برای هیولاها قلدری می کرد، چونکه اونها عملاً در دو سطح کاملاً متفاوت بودند. اما الان لو فنگ قدرتش رو سرکوب کرده تا سطح قدرتش رو با دشمنانش برابر کنه، اینجوری حداقل یه نکته در تمرین وجود داره. چون در آینده وقتی وارد منطقه خطر میشی، هر بار نمی تونی هیولاهای ضعیف تر از خودت رو بکشی.

«شروع!»

لو فنگ توی بالکن یه آپارتمان مسکونی ایستاده بود و به اطراف و پایین خودش نگاه میکرد. «هوم؟ اولی...» لو فنگ از گوشه چشمش از بالای یک آپارتمان سه طبقه مخروطی، یک ببر ماستیف با بدنی پر از لکه دید. بلافاصله خودش و به سمت اون پرتاب کرد. تنها با یه جهش از بالکنی که بیش از ۱۰ متر ارتفاع داشت پرید و روی یه سقف خراب فرود اومد که باعث شد زمین هم به شدت بلرزه.

با نیرویی که از برخوردش روی زمین به وجود اومد غلته زد و مستقیماً به سمت ببر ماستیف حرکت کرد.

[غرش]

ببر ماستیف هم به طرف لوفنگ به دوید.

....

یک نوجوان ترسناک که پیراهنش آغشته به خون بود، در حالی که با گستاخی در خیابان راه می رفت، تیغه ماه تاریکی را با خود حمل میکرد.

نوجوان خشن با خود فکر میکرد: «برام سواله که لو فنگ چندتا هیولا کشته؟» او تنها شخص از بین ۱۶۸۰ مبارزه که قدرتش به لو فنگ نزدیکه.

نابغه ای که توسط دوجو رعد، وان دونگ شناسایی شد. البته این بار، سه نفر تحت نظر بودن.

با این حال، یکی از اونها نابغه اسلحه گرمه که سطح آمادگی جسمانیش زیاد بالا نیست.

فقط لو فنگ و وان دونگ نابغه هایی با سطح بدنی مشابهن.

«هوم؟» نگاه وان دونگ به محلی خیره شد.

فقط سایه ای رو دید که مدام با دو گربه سایه می جنگید. دو گربه سایه صدایی درآوردن و با سرعت بیشتری حمله کردن. با این حال، سایه به طرز ماهرانه‌ای از حملات جاخالی میداد و با دو گربه سایه مبارزه میکرد.

وان دونگ در حالی که می خندید فریاد زد: «لو فنگ! اینقدر طول می کشه که دو تا گربه سایه رو بکشی؟»

[چیک!] [چیک!]

تیغه شبح در دست لو فنگ مثل برق دو ضربه بسیار تند زد و دو گربه سایه بلافاصله روی زمین افتادن و بعد از چند بار تکون خوردن از حرکت ایستادن.

وان دونگ شوکه شد و با خودش فکر کرد: «ضربه خیلی سریع بود و برش هم دقیقا نقطه ضعف گربه های سایه رو مورد هدف قرار داده بود، یه برش تمیز هم ایجاد کرد.» وان دونگ از دو ضربه لو فنگ متوجه شد که قدرت لو فنگ رو همیشه دست کم گرفت.

لو فنگ به اجساد گربه های سایه نگاه کرد: «میخواستم یکمی بیشتر باهاتون بازی کنم و تمرین کنم. با این حال اون مرد رواعصابه و منم نمیخوام که اون منو در حال تمرین چابکی و تیغه ببینه.» لو فنگ گوشه‌های دو گربه سایه رو قطع کرد، اونهار توی کیفش گذاشت و بدون اینکه حتی یک بار به وان دونگ نگاه کنه، ناپدید شد.

- پایان قسمت دهم از جلد دوم.